

بازتاب باورها و فرهنگ عامیانه در دیوان عثمان مختاری

دکتر حمید رضایی دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور
faanid2003@yahoo.com
نرگس ترکی هرچگانی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور
nth.1395.harchegani@gmail.com

چکیده

در این مقاله، کارکردهای گوناگون باورها و فرهنگ عامه در اشعار عثمان مختاری بررسی شده است. مختاری که شاعر دربار غزنویان و سلجوقیان کرمان بوده و به مدح بسیاری از آنان پرداخته است، بنابر اندیشه، دانسته ها، خواسته ها و اعتقادات خود، مفاهیم بسیاری از زندگی مردمان روزگار خویش را چون: ضرب المثلها، چشم زخم، خورشید و زر، آسمان و اجرام آسمانی، فال، جادو، حیوانات و پرندگان، ماه و کتان، موجودات موهوم و خیالی، موجودات و پدیده‌های اساطیری را در اشعارش منعکس کرده است. در این مقاله که به روش کتابخانه ای، توصیفی و تحلیلی است بازتاب این باورها در اشعار عثمان مختاری مورد بررسی قرار گرفته است. کثرت اشارات به باورها و خرافات عامیانه در اشعار نشان از دقت و توجه شاعر به آداب، عادات و عقاید رایج در واقعیت‌های زندگی آن دوران دارد و بیانگر این واقعیت است بعضی از این باورها ریشه در فرهنگ ایران باستان دارند که زمانی زندگی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داده اند.

واژگان کلیدی: عثمان مختاری، باورها و اعتقادات عامه، دوره غزنوی و سلجوقی.

۱. مقدمه

باورهای عامیانه در هر سرزمینی نمایانگر سطح فرهنگ و فرهیختگی آن جامعه است که در طول روزگار، به عنوان بن‌مایه‌های شعری در استخدام شاعران و نویسندگان در آمده است و در واقع بخشی از فرهنگ و زبان ادبیات فارسی به شمار می‌آید. ملت‌ها با آداب و رسوم و باورهای خاص و فرهنگ و محیط خود پایدارند. در متون مختلف، تعاریف متفاوتی از فرهنگ آمده است که از جمع بندی آنان می‌توان دریافت که فرهنگ عبارت است از: دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، افکار و عقاید و در یک جمله: «مجموعه میراث‌های معنوی یک قوم اعم از آنچه محصول عقل و ادراک یا زاده ذوق و عاطفه ایشان باشد» (محبوب، ۱۳۸۷: ۳۶). در درون مجموعه بزرگ فرهنگ هر ملت که به عنوان فرهنگ ملی عرضه می‌شود، مجموعه دیگری را می‌توان جستجو کرد که فرهنگ عامه نام دارد و بیشتر منعکس کننده ابعاد مختلف و جنبه‌های زندگی اجتماعی اقشار فرودست جامعه است. آنچه به عنوان «فرهنگ عامه»، «فرهنگ مردم» یا «دانش عوام» و واژه‌ها و ترکیبات متعدد مورد نظر است، معادل اصطلاح «فولکلور» است که در سال ۱۸۶۶ در نوشته‌های «ویلیام تامس» آمده و به عنوان جامع‌ترین واژه‌هایی که به مطالعه زندگی عوام در کشورهای متمدن می‌پردازند، پذیرفته شده است. (پناهی سمنانی، ۱۳۸۱: ۲۰۵). به گفته دادفر: فرهنگ عامه به مجموع آداب و رسوم، عقاید، عادات، افسانه‌ها، حکایات، امثال و ترانه‌ها و اشعار عامیانه اطلاق می‌شود. (دادفر، ۱۳۸۰: ۱۵۳).

فرهنگ عامه از عناصر متعدد و گوناگونی بوجود آمده است. این عناصر در طول تاریخ تحولات متعددی را پشت سر گذاشته است و مبنای بسیاری از رفتارها و گفتارهای آدمیان قرار گرفته است. انسان‌ها در ورای حوادث گوناگون زندگی به دنبال یافتن توجیحات مختلف بوده‌اند و از این رهگذر پاره‌ای از باورها و اعتقادات خرافی شکل گرفته است؛ از جمله اینکه حکمت و تجربه‌ی خود را در قالب امثال و حکم بازگو کرده‌اند. «زندگی اقوام و ملت‌ها، از دیرباز با فرهنگ عامه عجین شده است. در طول تاریخ، خاصیت طبیعی ذهن بشر او را واداشته تا برای مجهولات و سوالات ذهن خود، جوابی هرچند نادرست بیابد. مردم عادی در زمینه‌های مختلف طب، نجوم، تعبیرات خواب،

جادوگری و... تصوراتی داشتند که مجموعه آن‌ها فرهنگ عامه را تشکیل می‌دهد. فرهنگ عامه با فرهنگ و ادب رسمی در رابطه و تعامل است و گاه جلوه‌هایی از فولکلور در متون ادبی راه می‌یابد.» (طاهری، ۱۳۹۰: ۲)

ادبیات هر ملتی نیز در هر دوره ای به بیان روحيات آن ملت می‌پردازد و بیانگر آرزوها، آمال، افکار و آثار و آیین‌های روحیات و اخلاق و عادات مردم آن دوره محسوب می‌شود و برای شناختن حقیقت یک ملت باید به ادبیات آن ملت رجوع کرد. «عناصر فرهنگ و ادب عامیانه با تغییراتی که در شکل ظاهری خود می‌گیرند، همواره در شاهکارهای ادبی تکرار می‌شوند و دستمایه آفرینش مضامین جدید را در اختیار شاعران و نویسندگان قرار می‌دهند.» (صرفی، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

مطالعه فرهنگ عامه ما را با روحيات گذشتگان که تمدن و فرهنگ عصر کنونی زائیده افکار و اندیشه‌های ایشان است آشنا می‌سازد. در آثار ادبی ایران جسته و گریخته به جنبه‌های مختلف زندگی عوام توجه شده است. «گاهی مطالعه آثار بازمانده فرهنگ عامه، چنان روشن‌گر اخلاق و وضع روحی جامعه عصر خویش است که هیچ کتاب تاریخ و جامعه‌شناسی نمی‌تواند چنین پرتویی بر زندگانی اجتماعی آن روزگار بیفکند.» (محبوب، ۱۳۸۷: ۶۸)

یکی از این آثار برجسته دیوان عثمان مختاری است که سرشار از اعتقادات و باورهای عامیانه دوره‌ی خود است که بعضی از آن‌ها ریشه در فرهنگ ایران باستان دارند. با توجه به این که اشعار عثمان مختاری و ساختار آن مربوط به حوزه ادبیات رسمی و پادشاهی می‌شود و بیشتر در مدح پادشاهان غزنوی و سلجوقیان کرمان می‌باشد، اشعار وی مشمول از الفاظ، اصطلاحات، امثال و باورهایی هستند که از گذشته‌های دور به جا مانده است و بیانگر این واقعیت است که این باورها زمانی زندگی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داده‌اند.

۲. ضرب المثل‌ها:

مثل: یکی از جلوه‌های فرهنگ عامه و آینه افکار و عادات و فرهنگ مردم یک جامعه در طول زمان است. «مثل علاوه بر ضبط و حفظ بعضی از وقایع تاریخی و افسانه‌ها و حکایات، مقداری از لغات و اصطلاحات زبان را هم ضبط و در انجام این خدمت با شعر همکاری می‌کند.» (بهمنیار، ۱۳۲۹: ۴).

ضرب المثل‌ها بیشتر حاصل تجربیات اعصار و قرون متوالی یک قوم و یا الهامات و اشراقات شاعران بزرگ آنهاست که غالباً در شعر یا نثر آن قوم متبلور شده است. در فرهنگ مردم ایران مجموعه غنی و مفصلی از این گونه کلمات کوتاه و جود دارد که از منابع شعری، قصه‌ها، افسانه‌ها و روایات و حکایات فرهنگ عامه اخذ شده است. آثار برجسته ادبی ما مشحون از الفاظ، اصطلاحات، امثال و باورهایی هستند که از گذشته‌های دور به جا مانده‌اند، وجود این ویژگی در منابع ادبی، حاکی از گستردگی فرهنگ عامه و تأثیر آن بر غنای زبان فارسی است.

عثمان مختاری در زمره خود از جمله شاعران بزرگ ایران است که امثال و حکم و اصطلاحات و باورهای عامیانه در شعر او وجود دارد. مثل: واژه ای است که از عربی به فارسی راه پیدا کرده و به معنی شبیه بودن چیزی به چیز دیگر است. مثل در آرایش و زیبایی کلام مؤثر و ضمن اینکه سخن را دلنشین ساخته باعث شیوایی کلام می‌گردد و چنانچه همراه با حکمت باشد تأثیر عمیقی در مخاطب می‌گذارد. (خداکرمی، ۱۳۸۲: مقدمه)

ادبیات بهترین و صادق‌ترین نماینده‌ی زندگی اجتماعی اقوام و ملل است با در نظر گرفتن این فایده، مثل را از سایر انواع ادبیات مفیدتر می‌یابیم. زیرا مثل نماینده‌ی مفهومی است که عامه‌ی افراد یک ملت از هر طبقه و هر صنف بدان متعقد و معترفند و اگر جز این باشد مثل نیست. (همان، ۹).

مطالعه ضرب المثل‌های هر جامعه به خوبی می‌تواند اعمال، روحيات، عادات و اندیشه و علایق مردم آن جامعه را نشان دهد. از این حیث امثال و حکم تجلی‌گاه اندیشه‌های اجتماع می‌باشد. به علاوه فرهنگ و عقاید گذشته‌ی هر ملت را درون خود نهفته است. بنابراین امثال و حکم آینه‌ی تمام‌نمای جامعه و تاریخ هر ملت به شمار می‌رود.

عثمان مختاری نیز از جمله شاعرانی است که دیوانش سرشار از امثال و حکم ایرانی می باشد. در میان اشعار وی به امثالی برمی خوریم که سرچشمه از کتاب آسمانی ما دارد، نظیر:

- **كُلَّ مَنْ عَلَيْهَا فَانَ**: آدمی را از مرگ چاره نیست. (الرحمن، ۲۹)

فلک نخواند باواز لشکر منصور بر آن ملاعین جز کل من علیها فان (دیوان، ۳۵۸)
مبشران فلک بانگ بر زمانه زدند که بر ملوک بخوان کل من علیها فان (همان، ۳۵۸)
وی امثال و حکم را با مهارت خاصی در شعرش به کار برده، چنانکه:

کل است خنجر ملک وذات فتح لابد بکل خویش بود جزو را مآب (دیوان، ۳۷)
- **تمثیل: کل شی یرجع الی اصله** (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱۲۲۷)

نظیر: من یضل الله فماله من هاد (قرآن، س ۳۹، آیه ۲۴). تغییر ماهیت محال است (دهخدا، ۱۳۹۰، ۱۴۶).
ملک ملوک دهر، بملک تو باز گشت آری بکل خویش جزو را بود مآب (دیوان، ۳۷)

- **ز پیش باران در زیر ناودان آید**

تمثیل: هر که از شهوات طعام بگریزد و اندر شهوت افتد چنان باشد که از باران حذر کند و بناودان افتد. (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱۰۳).

هرآن پناه که گیرد جز تو همی ز پیش باران در زیر ناودان آید (دیوان، ۶۹)
نظیر: کالمستجیر من الرمضاء با النار (دهخدا، ۱۳۹۰: ۸۹۱)
نظیر از چاه در آمدن و در دام افتادن (همان، ۱۳۹۰، ۱۲۱).

هم سوی گوست مرجع هر گوزی گردسترس بود بینی روزی (دیوان، ۶۳۷)
- **نهد شاخ پر میوه سر بر زمین**

نظیر: تواضع ز گردن فرازان نکوست / آنکه دانش و فضل یا کمال و مرتبه ای برتر است فروتن تر است. (خداکرمی، ۱۳۸۳: ۷۹).

آلت حشمت چندان و تواضع چندان آری افکنده تر آن شاخ که بیش آرد بار (دیوان، ۱۶۰)
غنی شدی که دو تا شد دلت ز صحبت من بدیع نیست دو تا کشتن درخت از بار (همان، ۲۱۶)
- **تیمم باطل است آنجا که آب است یا آب که آمد تیمم برخاست.**

تادرگه اویابی مگذر به در کس زیرا که حرامست تیمم به لب یم (دیوان، ۳۴۵)
چو اصل آمد بدل و فرع را مکانتی نماند (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱۳).

- **کارد به استخوان رسیدن**

تمثیل نظیر: کارد از گوشت گذشتن، کارد به جان رسیدن، بلغ السبیل الزبی. بلغ السکین العظم جاووز الحرام الطبیس. پیمانه لبریز شدن، قفیز پر آمدن (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱۱۷۵).

چون حق وفای من ندانست گزارد در عشق مرا با استخوان آمد کارد (دیوان، ۱۶۶)
- **انگشت خائیدن**

پشیمان شدن، رجوع به انگشت به دندان گرفت: به نشانه‌ی حسد یا تعجب انگشت در میان دو دندان نهادن (دهخدا، ۱۳۹۰: ۳۰۶ - ۴۰۴).

تا دید فلک حل و عقد کلکت انگشت بنخاید همی به دندان (دیوان، ۴۰۴)
- **خرش به گل ماندن**

افتادن و واماندن، ناتوان شدن. تمثیل (دهخدا، ۱۳۹۰: ۷۳۲).

شنیده بود که می تاختی به باغ بهشت مرا چو خر بنج اندر گذاشته بو حل (دیوان، ۵۹۹)
- **از بن دندان**

گاهی به معنی از دل، برضاء و بطوع و رغبت آید (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱۰۶).

نظیر:

هرکت به زبان مدح نگفت ازین دندان آب دهندش خون شد و جانش به لب آمد (دیوان، ۵۵۴)
-خرما به بصره بردن (زیره به کرمان بردن) (دهخدا، ۱۳۹۰: ۷۳۴)

چنان بود سخن من به مجلس تو که بود درخش پیش سلیمان نهادن از بلقیس (دیوان، ۲۳۲)
سه ساله بود به کرمان ندانم اینکه مرا بهدیه خرما بردن خطا بود به خبیس (همان، ۲۳۳)
احمق بود که فضل کند عرضه پیش تو خرما به بصره برده باشد ز احمقی (همان، ۵۱۵)

-طشت زر بر سر نهادن

راهی از راهزان و دزدان ایمن است. (دهخدا، ۱۳۷۴: ۱۰۷).

کنون ز خنجر نیلوفریت چونان شد که طشت پرزر بر سر نهاد چون عبهر (دیوان، ۲۰۴)

-قوت رایش ز جابلسا به جا بلقا کشید

وقتی بدین مثل تمثیل جویند که بخواهند املاک کسی را بی حد و حصر بشمارند.

لشکر جزار خاقان را چوشادروان جم قوت رایش ز جابلسا به جابلقا کشید (دیوان، ۷۹)
معادل این مثل عبارتند از: آفتاب در مکش غروب نمی کند، شرق و غرب در حیطه‌ی تصرف اوست، از قیردان تا بدان قیردان، از سر ندیب تا قیردان، (دهخدا، ۱۳۷۴: ۱۲۳).

از تریامنتشرگشت این بزرگی تاثیری و زسراندیب این حکایت گشته شدتاقیروان (دیوان، ۴۲۵)
عثمان مختاری علاوه بر اینکه خود در دیوانش امثال و حکم ناب ایرانی به کار برده شده است، بلکه بعضی از مثل‌های رایج در بین مردم این دوران نیز زائیده‌ی کلام وی می باشد که از بطن شعر وی تراویده سینه به سینه در بین مردم گشته تا به ما رسیده است.

-کبر پلنگ

این حیوان به صفت نخوت و خوش بینی مثل است. (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱۱۹۰).

کبر کجا کردی هرگز پلنگ گرنه چنو بودی بر وی نگار (دیوان، ۱۱۸)
همیشه بزم ترا باد ساقیان چو ماه بزور شیر و بچشم غزال و کبر پلنگ (همان، ۲۹۹)

-تمثیل: اصل من ضب، سرگشته تر از سوسمار (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱۸۲).

بنده مختاری که جانش عاشق درگاه تست هست بردرگاه تو چو عاشق بی سیم خوار
تا ز قصد دشمنان چون مار شد سرکوفته میتواند بازگشت خانه همچون سوسمار (دیوان، ۸۵)

-موی از شیر کشیدن، موی از ماست کشیدن (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱۱۷).

ان شاء الله که از جفا کردن دوست بیرون آئیم ز عشق چون موی از آرد (دیوان، ۱۶۶)
ولیک طبع بدین بازمیل کرد بلی بجان برآید خوی فرو شده بلبن (همان، ۴۱۹)

-از گلیم نیاید ستربقی

نظیر: از کدو هاونی نیاید (تمثیل) (دهخدا، ۱۳۹۰، ۱۴۵).

ناید ز حاسدان تو هرگز خصال نیک نگشفت ار از گلیم نیاید ستربقی (دیوان، ۵۱۴)

-آبگینه از رف افتادن

نظیر: شیشه به سنگ خوردن یعنی سرمایه از دست رفتن و در شکسته حالی و فقر افتادن. (همایی، ۱۳۸۲: ۲۷۰)

آتش گرفته دل چومن آید به صدر تو هرکس کش آبگینه فرود افتد ز رف (دیوان، ۲۷۰)

-چون مار به گرد رهگذرگشتن

نظیر: از جاء البصیر حام حول امیر (چاوش اکبر، ۱۳۷۸: ۴۳).

چون دولت او بر او دگر می گردد
چون مار بگردد رهگذر می گردد (دیوان، ۶۱۵)
بگردین او گردد، کسی کش بخت بر گردد
چو وقت مرگ مار آید، بگرد رهگذر آید (همان، ۶۲)
-بچه سوسک در چشم مادرش زیباست
نظیر:

نکو نمودی در چشم او این مثل است که القرینی فی عین امها حسنه (دیوان، ۶۰۳)

۳. خرافات

باورهای عامیانه و مثل‌های رایج بیانگر طرزتفکر و فرهنگ حاکم بر جامعه است و از این طریق می توان میزان تربیت و آگاهی یا خرافه پرستی مردمان و آداب و رسوم و مواردی از این دست را شناخت. خرافات نگرش یا رفتاری است که بر اساس ترس، تهدید، عادت و عوامل ناشناخته ای به ذهن خطور می کند تا بر اساس نگرش، از اتفاقات ناخوشایند جلوگیری کند.

خرافه با ضم خ بمعنی حکایت یا قصه یا عقیده‌ی فاسد و رأی باطل می آید که جمع آن خرافات است. (پاکدامن، ۱۳۷۸: ۱۳)

کلمه عقاید باطل که در تعریف خرافات رکن اساسی است معرف مطالبی دقیق است که عقاید غالب اوقات ارتباط ظریفی با زندگی دارد، کمتر عقیده‌ی خرافی داریم که مبنای آن مناسبتی با زندگی بشر از خوش یا ناخوشی نداشته باشد (همان، ۳۹).

چگونگی پیدایش خرافات، معلول زندگی آدمی و واکنش او در مقابله و جدال با طبیعت و نادانی و ترس وی از ناشناخته هاست. چون مردم نمی توانستند رابطه علی و معلولی قضایا و علل ظهور حوادث طبیعی را کشف کنند، ناچار برای هر پدیده‌ی آمدی، عاملی ذی روح چون انسان، قائل می شدند تا به این وسیله خود را قانع کنند. به این ترتیب باورهای عامیانه و عقاید خرافی بیانگر طرزتفکر و نوع فرهنگ جامعه است. (راوندی، ۱۳۷۴: ۶۷).

مختاری نیز به بعضی از باورهای خرافی زمان خود که بین مردم رایج بوده، باورد داشته است. از جمله این اعتقادات می توان به چشم زخم، سحر و جادو، تأثیر افلاک و ستارگان بر سرنوشت، وجود موجودات موهوم و خیالی و... اشاره کرد.

۳-۱- چشم زخم

چشم زخم به خودی خود یک باور خرافی نیست، چرا که ریشه در قرآن کریم دارد. مفسران آیه شریفه «وان یکاد الذین کفرو لیقولن باصهارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر العالمین» (قلم: ۵۱ و ۵۲) را مربوط به چشم زخم و دافع آن دانسته اند.

لغت چشم زخم هنگامی به کار می رود که به گفته‌ی علامه دهخدا آسیبی اندک و شکستی کوچک وارد آید. در این صورت گویند: «فلان کسی را چشم زخمی رسید». (پرتویی آملی، ۱۳۷۴: ۳۱).

چشم زخم در فرهنگ عامه، آزار گزنده ای است که گمان می رود از تأثیر نگاه کسی به انسان می رسد. طبق این باور کهن نظر حسودان و نظربدخواهان می تواند در چیزی یا کسی تأثیر داشته باشد و گاه در اعتقاد عامه ممکن است هرگونه حسن نظری در مورد شخص یا چیزی همین اثر را داشته باشد. (پاکدامن، ۱۳۷۸: ۱۷). عثمان مختاری در ابیات زیر به خود چشم زخم اشاره ای مستقیم دارد:

خود کرا باور آید اینکه کند
ضرر طبع در سپهر، عمل (دیوان، ۳۰۹)
وآنکه هر آفریده را در پیش
چشم زخمی است از قضای اجل (همان، ۳۰۹)
مردمان پنداشتند این ملک را، و آن واقعه
چشم زخمی بود سخت و آفتی بود استوار (همان، ۸۴)

باور به چشم زخم که در قرآن و روایات به آن اشاره شده است نمی‌تواند قابل انکار باشد ولی شیوه‌های مقابله با آن معمولاً رفتاری عامیانه است. «انواع تعویذها و وردها یا علائمی که برگردن، بازو، لباس یا بر سردر باغ‌ها و املاک یا در میان مزارع نصب می‌شود و همچنین استفاده از مهره‌های رنگی به ویژه آبی، سیاه و سفید و قطع‌ه ای از چوب برخی درختان، بر زمین زدن تخم مرغ، دود کردن اسپند و دوری از هم صحبتی با افرادی که دارای چشمان آبی و موی بور هستند، از شیوه‌های متداول و رایج برای دفع چشم زخم است که از ماندگاری این اعتقاد کهن در بین مردم حکایت دارد.» (غلامحسین زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۹) مختاری با اعتقاد راسخ بر چشم زخم به شیوه‌های مختلف دفع آن اشاره کرده است:

اسپند سوزاندن: «اسپند گیاهی که دانه سیاه دارد و برای چشم زخم مانند عود می‌سوزانند» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۳۰)

عثمان مختاری نیز به این باورهای عامیانه که سوزاندن اسپند مانع چشم زخم است اشاره ای دارد. چنانکه: به چشم بد همی با توجوان و پیر و مرد وزن اسپند از دیده‌ها می‌ساختند از چشم‌ها مجمر (دیوان، ۱۲۶) گفتن چشم بد دور نیز از راه‌های دفع چشم زخم بوده است که مختاری همواره در مورد محبوب خود به کار می‌برد، چنانکه در مدح خواجه عمید ابومنصر محمد بن ابراهیم قاین می‌گوید:

فکنده سایه دوزلف تو بردو عارض حور گزند چشم بد از زلف سایه دار تو دور (دیوان، ۱۸۳)
یا در ابیاتی دیگر در اشاره به چشم بد گوید:

چو اندر دیده دشمن هنرهای تو نغراید ز بهر دفع چشم بد بگرد سر برگردانش (همان، ۲۴۶)
بنامیزد اندر کمال و کفایت تمام آمدی چشم بد دور بادت (همان، ۵۴۱)

اخلاص خواندن: خواندن حمد نیز از روش‌هایی بوده و هست که برای مقابله با چشم زخم متداول بوده، و هنوز هم این شیوه وجود دارد. چنانکه مختاری در مدح ارسلا تشاه گوید:

خوانم ز نازکی و دمم بر میان تو الحمد و قل هو الله، روزی هزار بار (دیوان، ۹۱)

«و ان یکاد خواندن» نیز شیوه ای دیگری برای دفع چشم زخم می‌باشد، چنانکه مختاری در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی می‌گوید:

وان یکاد همی خواند جبریل امین همی دمد بر آن پادشاه ملک ستان (دیوان، ۳۵۸)

حرز و تعویذ نوشتن: همچنین برای اجتناب از تأثیر چشم زخم توسل جستن به انواع ادعیه مانند تعویذ و حرز و غیره نیز جزو عاداتی بوده که در این دوران رایج بوده، چنانکه مختاری گوید:

عطای تو گرنه جان جهانیان بودی ثنای تو حرز جمله انس و جان نشدی (دیوان، ۵۲۵)

حرز: «به ادعیه و اشیا و الواحی اطلاق می‌شود که برای محافظت از بیلیات و شر دشمنان و حوادث و آفات نوشته می‌شود و بیماران و افراد همراه خود نگه می‌دارند.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۲۸۷)

ملجأ ملک رای محکم اوست حرز اقبال مهر خاتم اوست (دیوان، ۷۲۶)

گر از او گیری سحاب آیین حرز مردم بدی بدان و بدین (همان، ۷۳۵)

جلال الدین همایی در دیوان در مورد عقد چشم می‌گوید: در گذشته برای رفع چشم زخم از عقد چشم زخم استفاده می‌کردند که عقد چشم زخم همانست که در زبان فصیح ادبی «چشم پنم» و «چرمک = چشمک، و در زبان عامه «نظر قربانی، و نظر بند» و به عربی «عوذ» گفته می‌شود و معمولست که مهره‌های خزف و ودعه و جزع و شبه را با عقیق و مروارید و فیروزه و بعضی اشیاء دیگر در یک رشته کشیده و برای حفظ از گزند چشم بد به گردن اطفال می‌آویزند. که در اینجا نیز مختاری به این مورد اشاره ای دارد:

تو عقد روزگاری و، عقد آنگهی شود ایمن ز چشم بد که بدو در کشی خزف (دیوان، ۲۶۹)

از دیگر باورهای خرافی برای دفع چشم زخم استفاده از نعل اسب بوده، چنانکه:

دایم از بخت و دولت سید میخ نعلش دوچشم بدخواهست (دیوان، ۶۳)

۲-۳- باورهای مربوط به فلزات و جواهرات

کیمیاگری: نیز یکی از باورهای خرافی رایج در این دوران بوده است که مختاری در ابیاتی به آن اشاره ای دارد. «کیمیا ماده ای فرضی است که به گمان قدما فلزاتی مانند مس و قلع را به طلا و نقره تبدیل می کند: اکسیر» (انوری، ۱۳۸۱: ذیل واژه)

عثمان مختاری در بیت زیر کیمیا را در معنی چیزی کیمیا و دست نیافتنی به کار برده است:

چنان عزمش به جنگ اندر بود همراه نصرت را که فتح ارکیمیا گرد بدست آرد به دستانش (دیوان، ۲۴۰)

عقیق و رفع تشنگی: یکی دیگر از عقاید خرافی که در این دوران رواج داشته اعتقاد به این باور خرافی است که

عقیق باعث رفع تشنگی می گردد که مختاری در ابیاتی به این باور اشاره ای دارد:

اندر دهان عقیق گرفتم ز تشنگی بریاد بزم خسرو، بگداخت چون شراب (دیوان، ۲۲)

ز درد گفتم، هر ساعتی به مزلب خویش که با عقیق نیاید ز تشنگیت عذاب (همان، ۳۲).

خورشید و زر: همچنین قدما بر آن باور بوده اند که از تابش خورشید و سایر عوامل جوی زمین سنگ ها در دل

معدن ها به لعل و گوهر و گونه های دیگر تبدیل می شوند «باور کهنی بوده است که خورشید سنگ را لعل و عقیق

می گرداند و یاقوت نیز بر اثر تابش آفتاب به وجود می آید، بهترین لعل در یمن و بهترین عقیق در بدخشان بوده

است.» (مصفی، ۱۳۸۱: ۲۵۳) از این رو «منجمان احکامی، در منسوبات کواکب، زر و یاقوت و بیجاده و سنگ های

گران قیمت را به خورشید منتسب می کردند.» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۷۳) مختاری نیز در ابیات زیر به تأثیر خورشید در

بوجود آمدن گوهر اشاره ای دارد:

خورشید که او زر کند از خاک بفر برچید به بهمنجه از بزم تو زر (دیوان، ۶۱۹)

ور چنو کردی آفتاب اثر کوه گوهر شدی و صحرا زر (همان، ۷۳۵)

۳-۳- سحر و جادو

سحر کاری است که می توان به وسیله دمیدن و تکرار بعضی کلمات و یا انجام دادن بعضی اعمال قوای فوق العاده

عظیم جهان را به نفع خود قبضه کنند (پاکدامن، ۱۳۷۸: ۱۷-۱۸).

جادو مجموعه ای از باورها و رفتارهایی است که افراد یا گروه های انسانی ممکن است به وسیله آن برای دست

یابی به تمنای خود به کنترل محیط پردازند. این وسیله یادگار تلاش انسان آغازین در تسلط بر جهان پیرامون برای

رسیدن به تمنای انسانی است. در روزگاران گذشته وقتی انسان نمی توانست پدیده های پیرامون خویش را بشناسد و

در آن ها اثر بگذارد با اتکا به پندار و رفتارهای جادویی، به یاری گرفتن از نیروهای نامرئی ساخته ذهن خویش روی

آورد، با گذشت زمان رفتارهای جادویی اندک اندک موجب مراسم آئینی و خاستگاه مراسم آئین های آغاز می

گردد. (فرخی، ۱۳۷۸: ۳۲۹)

مختاری در وصف ماه می گوید:

دوش چو بر بام خانه رفتم دیدم ماه بیدار آن چو ماه بیدار

گفتمش ای ماه مه بجادویی آورد از رخ زنگی عذار ترک پدیدار (دیوان، ۵۹۸)

عثمان مختاری در بیت زیر فرارسیدن بهار و سبز شدن گیاهان گوید:

جادویی کردند نهار آخشیجان در بهار تا ز ابر دیورنگ آنک پری زاد از گیاه (همان، ۴۸۹)

یا در بیت زیر صورتگری را جادو دانسته است:

جادویی افزود فعل طبع در صورتگری باغ حیران شد که دید او را بیدار آبدان (همان، ۴۲۸)

یا دربیت:

سحاب ارنه جادوست بی تار و پودی بهربی طرازی دگر چون طرازد(همان، ۵۳۷)
همچنین در ابیات: (۴۳۴ و ۴۵۸)
مختاری در مدح یوسف ابن احمد حداد غزنوی گوید:
اگر جهان همه پر ز سحر دشمنان بودی حمایل تو بخوردیش پاک چون تنین (همان، ۳۸۹)
گوی حركات سراب سحرست در معرض او گرد باد ثعبان (همان، ۴۰۰)
مختاری بر این باور است که هیچگاه معجزه و سحر در یک جا با هم جمع نمی شوند، چنانکه:
بر معجزه چگونه توان زد به جادویی بر آسمان چگونه توان شد به نردبان (دیوان، ۴۵۸)

۳-۴- فال و طالع بینی

باور به نیروی جادوی نهفته در اجزا هستی امری است که تنها به بشر بدوی در دوران کهن متعلق نبوده است و انسان‌ها در طول تاریخ تا به امروز به جانمندانگاری و طلسم معتقد بوده‌اند. از زمانهای بسیار دور انسان می‌پنداشته است بعضی از اجسام، حیوانات و اجرام سماوی قدرتی نهفته دارند، زیرا با دانش ناقص امکان شناخت قوانین علمی حاکم بر جهان را نداشته است. لذا به ناچار برای توجیه و یافتن علت و درمانی برای ناگواری‌های زندگی، یا مانع شدن از آن‌ها، باور به دخل و تصرف قدرتهای ناشناخته جادویی بر زندگی روزمره را در ذهن خویشان بارور ساخت و خود را به تطبیق امور ریز و درشت زندگی با چنان باورهایی ملزم کرد. در ایران باستان و در پی آن در ادیان ایران پیش از اسلام به مانند سائیر ادیان بسیاری از باورهای خرافی زیر سایه دین رنگ مشروعیت به خود گرفته بودند و باور به تاثیرات سیارات و ستارها بر روزها و سال‌ها و انواع فال و طالع بینی امری متداول بوده و گاه به عنوان پاره‌ای از مناسک دینی ترویج می‌شده است. فال و طالع بینی به اشکال متعدد از گذشته تا کنون رواج داشته و مردم در مواقع تردید و دو دلی و نگرانی و درماندگی به آن روی می‌آوردند، چنانکه در دیوان عثمان مختاری نشانه‌های تفأل را می‌توان دید:

زمانه داند کاین فال بنده مختاری چو کهریا و خراسان چوکاه خواهد بود (دیوان، ۵۰)
فالش همه چون نام شه دادگر آید چون کنیتش از نام شه دادگر آمد (همان، ۵۸)
در ایران «فالگیری با عوامل و وسایل متعددی انجام می‌شود، از جمله ستارگان، کتاب، تاس (در رمل)، جداول و دوایر، شانه گوسفند، کتف دست آدمی، گیاهان، جانوران و نخود» (افشار، ۱۳۸۳: ۷۶)
مختاری در مدح ارسال شاه بن کرمانشاه به فال گیری از روی کتاب اشاره دارد:
دراختیار بندگی مالک الرقاب نصر من الله آمد فال من از کتاب (دیوان، ۲۱)
ویا عثمان مختاری در جایی به فالگیری از روی تخته اخترشناسی اشاره دارد:
شد طالع اوصورت قانون سعادت آن شکل چو بر تخته اخترشمر آمد (همان، ۵۸)

۳-۵- پیشگویی و طالع بینی با ستارگان:

طالع بینی و شناسایی سعد و نحس روزها از روی ستارگان نوعی از پیشگویی است، همچنان که گفته شد دانش ناقص بشر در گذشته‌های دور، به او امکان شناخت آسمان و اجرام آسمانی را نمی‌داد. آن‌ها آسمان و ستارگان را جایگاه نیروهای ایزدی و اهریمنی می‌دانستند که با جادوی خاص خود در جهان و پدیده‌های آن تصرف می‌کردند. طالع بینی از روی ستارگان و سیارات بسیار رایج بود و از همین طریق پیشگویی می‌کردند. «گذشتگان چون در برابر سؤالات خود و اتفاقاتی که پیش می‌آمد، جواب قانع کننده‌ای نمی‌یافتند، سعی می‌کردند با ربط دادن

برخی از آن‌ها به آسمان و احکام نجوم، بر ایشان توجیهی یابند («صرفی و فاضل، ۱۳۸۹: ۵۴) باورهای نجومی در اشعار عثمان مختاری بسیار گسترده است که در اینجا به ذکر مواردی از آن می‌پردازیم.

مختاری درهنرنامهٔ یمینی به طالع بینی نزد ستاره شناس اشاره ای دارد:

راه جستم سوی ستاره شناس تا ازین خانهٔ امید و هراس
آنچه بخش منست بنماید تا دل از ماندگی برآساید (دیوان، ۷۲۲)
یا درجایی خطاب به یکی از بزرگان می‌گوید:

ز آن رکابت مه نو است به قدر زین نگین تو مشتریست به فال (همان، ۳۱۰)

در باورهای نجومی گذشته، بعضی از سیارات نحس و یا سعد داشته شده‌اند. در التفهیم آمده است: زحل و مریخ نحس اند علی کل حال، زحل نحس بزرگ و مریخ نحس کوچک، مشتری و زهره سعدند همیشه، مشتری سعد بزرگ و زهره سعد خرد. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۵۶)

در اشعار زیر عثمان مختاری به نحوست و سعادت ابن اجرام آسمانی اشاره ای دارد:

سپهرقدری کاندلر خلاف و خدمت اوست نحوست کیوان و سعادت برجیس (دیوان، ۲۲۹)
جهان گرفت نصیب سعادت از برجیس چنانک بیش نبیند نحوست کیوان (همان، ۳۶۵)

همچنین ابیات (۳۸۳ و ۴۷۶ و ۴۸۷):

اعتقاد به تأثیر سیارات و ستاره‌ها بر سرنوشت و زندگی انسان در میان ایرانیان از خصایص مذهب زروانی است که در آن قبول تقدیر و جبر اختری، از اعتقادات اصلی است اگرچه اعتقاد زروانی از دین مزدایی رخت بر بست؛ اما در جامعهٔ ایرانی به گونه‌ای دیگر ادامه یافت. اعتقاد به دهر و زمانه به مثابهٔ سرنوشت، جبر تقدیری، اعتقاد به تعیین سرنوشت در آسمان، عقیده به تأثیر ستارگان و سیارات و انتقال خواست آسمان از طریق اجرام و صور فلکی نمونه‌هایی از تداوم این مذهب در بین عامه است. (جلالی مقدم، ۱۳۷۲: ۸۵) رد پای این نوع تفکر در اشعار مختاری نیز دیده می‌شود:

شاه فلک بطالع ملک تو از مشتری سلام رسانیده

روح الامین ز لوح، ثنای تو زی خامهٔ امام رسانیده (دیوان، ۴۷۹)

دب اکبر نشانه تفرقه: در باورهای بسیار کهن عامیانه «دب اکبر و بنات النعش نشانهٔ تفرقه و پریشانی است. و نظاره هفت اورنگ (دب اکبر) سبب تفرقه و پریشانی فکری و کم شدن قوای بدنی تصویری شده است.» (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۰۴)

گویا در گذشته پروین را نیز نشانهٔ اتحاد می‌دانستند، چنانکه مختاری در ابیات زیر به این دو مورد اشاره ای دارد:

جمع برآید همی شکوفه چوپروین باز شود چون بنات نعش پریشان (دیوان، ۳۹۳)

مبین است صفات تو چون بنات النعش درو مؤلف معنی است چون نجوم پرن (همان، ۴۱۸)

و نیز مختاری در مدح خواجه ابوالمظفر بن ابوالفتح گوید:

مهر تو بنات آورد فراهم کین تو ثریا کند پریشان (همان، ۴۰۳)

عطارد، منشی فلک: مختاری از عطارد در مقام «دبیر فلک» یاد می‌کند:

بر دوم چرخ پادشاه تیر است که دبیری برآی و تدبیر است (همان، ۷۰۵)

زهره، خنیاگر فلک: «زهره خنیاگر فلک است و لازمهٔ خنیاگری، آواز خوانی و پایکوبی و شعر خوانی و باده نوشی

است.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۲۸)

بر سوم چرخ زهره دارد جای آنکه بر بطن زن است و چنگ سرای (دیوان، ۷۰۵)

شمس، شاه فلک: «شمس در بارگاه آسمان، ساکن فلک چهارم است و فرمان روای آسمان» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۳۰)

مختاری گوید:

چارمین چرخ بهر خورشید است که جهان را بنفعش امید است (دیوان، ۷۰۵)
 برنخستین فلک ماه است که چو خورشید بر فلک شاه است (همان، ۷۰۶)
ماهتاب و کتان: از باورهای قدیمی تأثیر ماهتاب در فرسودن کتان و توزی است «گمان می کرده اند که نورماه، جامه قصب و توزی و کتان را تباہ می کند.» (مصفی، ۱۳۸۸: ۶۹۴) که مختاری در ابیاتی به آن اشاره ای دارد:
 واندر این ماهتاب تارکتان مگذارید پیش مهتابم (دیوان، ۳۳۷)
 در آفتاب امن تو اکنون به کازرون توزی رفوکنند بتأثیر ماهتاب (همان، ۲۶)
 همچنین ابیات (۶۱۲، ۳۷، ۷۰۶)

۴. باورهای عامیانه درباره موجودات و پدیده‌های موهوم و خیالی

ذهن بدوی و ساده انگار بشر ابتدایی، تمامی اموری را که از علت علمی و منطقی آن ناآگاه بودند یا پدیده‌هایی را که در برابر قدرت آنها مقهور و ناتوان می شدند، به نیروهای فرا طبیعی نسبت می دادند. اعتقاد به موجودات موهوم و اهریمنی مانند دیو، پری، غول و شیطان از جمله اعتقاداتی است که در این دوران رواج داشته و گریبانگیر مردم بوده است.

دیو

مطابق روایات، دیوان، موجوداتی زشت رو و شاخدار و حیلہ گرند که از خوردن گوشت آدمی روی گردان نیستند. اینان اغلب سنگدل و ستمکارند و از نیروی عظیمی برخوردار، تغییر شکل می دهند و در انواع افسونگری، چیره هستند و در داستان‌ها به صورت‌های دلخواه درمی آیند و حوادثی ایجاد می نمایند. (یاحقی، ۱۳۸۸: ۲۰۲).
 عوام را عقیده بر این است که چون کسی با خود شیئی آهنی مانند چاقو داشته باشد جن، غول و امثال آن به او نزدیک نمی شوند. (خضرای، ۱۳۴۲: ۵۴)

شنید ستم که با آهن ز مردم دیو بگریزد دلیل آن بس که هست آهن ز تیغ برانش (دیوان، ۴۱۲)
 در متون فارسی گاهی مردم بد و شرور، دیو خوانده شده اند. همچنین در ادبیات فارسی، دیو گاهی مرادف اهریمن در اندیشه‌ی ایرانی و گاه به معنی شیطان در فرهنگ اسلامی و زمانی به مفهوم غول و عفريت و موجودات وهمی است. ناصر خسرو در جامع الحکمتین، پریانی را که به اطاعت مشغولند، فرشته و آنها را که بی طاعتند دیو می خواند. زیبایی پری و زشت رویی دیو، نتیجه طاعت و معصیت آنهاست. (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۴۲)
 این باور در بین مردم وجود داشته که فکرهای باطل از طریق دیوان و شیاطین بر ضمیرهای ناپاک راه می یافته است. چنانکه:

در بند تو دیو را بفکرت ره نیست و زخوی توهیج آدمی آگه نیست (دیوان، ۶۱۲)
 بر اساس آیات قرآن، شهاب‌های آسمانی، دیوان و شیاطین را می رمانند: و جنیان گفتند ما آسمان را لمس کردیم پس او را پر شده از نگهبان شدید و تیرها یافتیم. (۷) و ما در کمین شنیدن سخنان آسمانی وحی می نشستیم اما اینکه هر که سخنی بخواهد شنید تیر شهاب در کمینگاه اوست. (۸) (سوره جن، ۹)
 عثمان مختاری نیز به دور شدن دیوان و شیاطین به وسیله شهاب اشاراتی دارد. این عقیده یکی از عقاید رایج در دوران گذشته است که گویا شهاب را عامل نابودی شیطان و دیو می دانستند:

ای بآس تو چون عیسی، اعوان فتنه را در ترف قهر سوخته چون دیورا شهاب (دیوان، ۳۷)
 شهاب یازو، بدسوخته عدو چون دیو سپهر سیرو، تو بر پشت او چو چشمه خور (همان، ۱۶۵)
 گربود سوزنده‌ی شیطان شهاب از بهر چیست چارقطش چوشهابش بادو شیطان سازوار (همان، ۱۸۷)
 مختاری در بیتی نیز به داستان سلیمان و انگشتی و دیو اشاره دارد:
 و گرنفش نگین ملک، مفت خنجرت بودی چگونه برکشیدی دیوا ز انگشت سلیمانش (همان، ۲۴۴)

پری

پری، پریان چنانکه از روایات کهن برمی آید، پری وجودی است لطیف و بسیار جمیل که اصلش از آتش است و با چشم دیده نمی شود و به واسطه‌ی زیبایی فوق العاده آدمی را می فریبد. پری برعکس دیو، اغلب نیکوکار و جذاب است. (یاحقی، ۱۳۸۸، ۱۴۱).

پری نوعی از جن به شمار می رود که دارای نر و ماده است و در میان ایرانیان به نوع ماده‌ی جن، پری گفته اند، به کار بردن جن و پری، نیز سبب شده است که معنای زن و مرد از آن به ذهن آید. (تمیم داری، ۱۳۹۰، ۶۱). مختاری به این مورد که زیباتر از پری وجود ندارد اشاره ای دارد:

زحور و پری خوبتر نباشد توهستی چه خلقی بدین خوب رویی (دیوان، ۵۲۲)

مختاری در دیوان خود به اینکه دیوان و پریان تحت سلطه سلیمان بوده اند نیز اشاره ای دارد:

درمجلس ومیدانش پری صف کشدودیو پس ازآدمیان شاه سلیمان جهانست (همان، ۵۴۹)

و نیز درمدح ارسالان شاه بن مسعودغزنوی گوید:

ترامطبع شوندادمی و دیو و پری جهان ببینی زیر نگیں سلیمان وار (همان، ۱۴۱)

همچنین اعتقاد بر توالد و تناسل این موجودات نیز وجود داشته، چنانکه مختاری گوید:

جادویی کردند نهمار آخشیجان دربهار تازابردیورنگ آنک پری زاد از گیاه(همان، ۴۸۹)

اهریمن

در فرهنگ قدیم ایران نیروی پدید آورنده بدی ها که سرانجام شکست می خورد. (انوری، ۱۳۸۱: ذیل واژه) در اینجا نیز مختاری به از بین بردن اهریمن توسط شهاب اشاره دارد. چنانکه:

بسها کوه بسوزد بشهاب اهریمن بسنان پیل بدرد بخنجر اژدها (دیوان، ۹)

همی فرشته زاید به شهاب خامه‌ی او بگاه انشی اندر لباس آهرمن (همان، ۴۱۷)

اژدها، تنین، ثعبان

«جانوری است اساطیری به شکل سوسماری عظیم، دارای دو بال که آتش از دهان می افکند، پاس گنجهای زیرزمینی می داشته است این جانورعظیم، فراخ دهان، بسیار دندان و درازبالا در بسیاری از داستانهای عامیانه مظهر شر حضور یافته و تقریباً در همه موارد قهرمان داستان بر او پیروزی شود» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۰۵)

اژده ها موجودی آدم خوار است که عثمان مختاری درمدح نصرین خلف پادشاه فیروز دراین باره می گوید:

بطوع سر بخت خدمت تو آورند هزار بار هزار اژدهای مردم خوار (دیوان، ۱۰۳)

ز حد کوهش در صدر کمان شمشیر ز نوک خارش درعرق اژدها شتر(همان، ۱۹۸)

و نیز بیت:

فکنده بود مار را به کام اژدها چنانکه مار افتد بدست مار افسای (همان، ۵۱۱)

در باور عامیانه آمده است که به هنگام خسوف ماه به کام آژدهای موهوم فلکی تنین فرو می رود، مختاری تنین را گاهی در اصطلاح نجومی بکار می برد، چنانکه:

ور قمر قاصد درگاه تو بودی به فلک عقدۀرأس و ذنب را بگشادی تنین(همان، ۳۸۱)

و نیز بیت:

باز ماه از اجتماعش ناگهان رسوا کند رویش اندر عقدۀ تنین بپوشد گاه گاه(همان، ۴۹۵)

افعی:

ماری بود کوتاه دم، چشمهای او دراز باشد برخلاف دیگر حیوانات و بارز بود، همچون چشم جراد و صدف و اگر او را چشم برکنند دیگر بار اعداوت کند و در زمان گرما زیر ریگ پنهان شود و چون بیرون آید، دیده اش تاریک شود بیخ رازیانه طلب کند و دیده را بدان مالدا روشن شود. (قزوینی، ۱۳۹۰: ۶۴۶)

افعی و زمرد:

اما قدما را اعتقاد را بر این باور بود که اگر افعی به زمرد نگاه کند کور شود. «اگر چشم افعی بر آن افتد، در حال همچون آبی ریخته شود.» (قزوینی، ۱۳۹۰: ۲۰۴)

این موضوع اگرچه هیچ گاه واقعیت علمی نداشته ولی دست مایه‌ی سرودن اشعار فراوانی بوده، چنانکه مختاری در اعتقاد به اینکه افعی به زمرد علاقه دارد و همین جواهر باعث کور چشم او می شود، گوید:

زمرد از پیش چشم مار بری برود چشم او ز بی بصری (دیوان، ۷۲۵)
از زمرد حذر کند سر مار و او یکی مار شد زمرد سار (همان، ۷۳۹)
از زمرد و اندر او چون چشم افعی گوهرش نیک مانده است از زمرد چشم افعی بی الم (همان، ۳۲۰)

مار و گنج:

گذشتگان بر این باور بودند که مار روی گنج می خوابد «هر جا گنج باشد، مار هم هست. مار به دور گنج حلقه می زند» (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۰۶۷). اغلب نام مار در کنار گنج با تمثیل از سختی و اندوه در کنار آسانی و شادی به کار رفته است. مختاری نیز این باور را عامیانه را به کار برده است:

بخش عدو از گنج و قسمت تو تا گنج بود، مار باد و ماره (دیوان، ۴۸۴)

۵. باورهای عامیانه درباره موجودات و پدیده‌های اساطیری

«اسطوره بخشی از فرهنگ باستانی است که در دوره خاصی از حیات تاریخی انسان ساخته و پرداخته شده است، ترکیبات آن به خدایان، حوادث بزرگ طبیعی و تاریخی و اجتماعی، روایات قهرمانی، زنده پنداشتن اشیا و غیره باز می گردد.» (فرخی، ۱۳۷۱: ۳۰۳)

مختاری به تعدادی از این اسطوره‌های کهن اشاره دارد. این اساطیر از روایت‌ها و افسانه‌های تاریخی نشأت گرفته اند، از جمله موجودات و پدیده‌های اساطیری که مختاری به آن پرداخته است؛ عبارتند از:

سیمرغ

سیمرغ نام یکی از چهره‌های اسطوره‌ای افسانه‌ای ایران است، کنام او کوه اسطوره‌ای قاف است. پیشینه‌ی حضور این مرغ اساطیری در فرهنگ ایران به دوران باستان می رسد. در افسانه‌های ایرانی «سیمرغ - ویا اندکی تفاوت، در اساطیر سامی، «عنقا» موجودی است که در تنهایی و انزوا و درستیغ کوه‌های بلند مسکن گزیده است.» (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۴۲۶)

مختاری در ابیات زیر به این مرغ افسانه‌ای اشاره ای دارد:

روزی که بر جهان رسد آسیب کین او از بیخ بر ند پر سیمرغ را زباب (دیوان، ۲۴)
بدرید آب سینۀ مرغ اندر آبگیر بر بود باد شهر سیمرغ از آشیان (همان، ۴۵۲)
سیمرغ در افسانه‌ها به بلندی آشیان و پنهان بودن از انظار معروفست که مختاری در بیتی زیر به این مورد اشاره ای دارد:

آفتاب رایت ارمحسوس بودی، زیراو چشم نابینا بدیدی راه سیمرغ آشیان (همان، ۴۷۰)

هما

هما در اساطیر ایران و سنت‌های گوناگون به مرغی فرخنده و مبارک فال شهرت دارد و استخوان خوار است. «همای به سعادت معروف است چنان که گویند: سایه آن بر سر هر کس افتد، پادشاهی و دولت یابد.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۹۷)

مختاری در قصیده‌ای در تشبیه انگشتر به همای گوید:

سرش چو چشم همای است و او بفرهمای میانه دو همایش بدان کنند نگار (دیوان، ۱۴۷)

مختاری در اشعارش هما و استخوان را به کار برده است:

همیشه خصم تو در سایه همای بود زبس که برسرش از بهر استخوان آید (همان، ۷۰)
جگرشکافته چون فاخته زچنگل باز فروگداخته چون استخوان زطبع همای (همان، ۵۱۰)
ونیزابیات (۲۹۸، ۲۹۱، ۴۲۳)

سمندر

در اسطوره ها و باورکهن ایرانی نام سمندر همواره یادآور آتش است و مولود و منشأش به آتش بوده و حیاتش نیز به آتش است. «مرغی است که در آتش بود و در تنور ها رود و یک پر از وی سوخته نگرده، چنانکه مرغ آبی که در آب بود و یک پر از وی تر نگرده.» (طوسی، ۱۳۴۵:۵۳۵)

مختاری در دیوانش اشاره ای به این پرنده دارد چنانکه :

کنون ازسردی وتری هوا، درکان نوشادر سمندربرخلاف طبع، ماهی زایدازمادر (دیوان، ۱۳۶)
چو وردسازد مدح تو جای داند ساخت سمندر اندر آب و نهنگ در آذر (همان، ۲۰۵)
همچنین ابیات: (۱۹۴ و ۴۰۱)

آب حیات

از دیگر باورهای این دوران، اعتقاد به آب حیات بود. «آب حیات یا آب زندگانی، آب یا چشمه ای است که هرکس از آن بخورد زندگی جاوید یابد... در اعتقادات اسلامی، چشمه آب زندگانی چشمه ای است که هرکس از آن بخورد یا تن در آن بشوید آسیب ناپذیر و جاودانه می شود.» (یاحقی، ۱۳۸۸:۱۰)

مختاری از این چشمه با عناوینی چون آب حیوان و چشمه ی حیوان و آب زندگانی یاد کرده است، چنانکه مختاری در وصف سفره ممدوح گوید :

گفتم آن خوان سیدالامر است که چو آب حیات بی همتاست (دیوان، ۷۴۱)

یا درابیات زیر:

بخواه آن بیپندگی آب حیوان بنوش آن بپاکیزگی آب کوثر (همان، ۱۹۵)
ز خاک تیره گراید بروضه فردوس ز ریگ تافته آید بچشمه حیوان (همان، ۳۶۴)

در باور قدما اسکندر در جستجوی آب زندگانی نا کام ماند و خضر از آن نوشید و جاودانه شد به همین جهت، گاهی از این چشمه تعبیر «آب خضر» و چشمه خضر می شود. (یاحقی، ۱۳۸۸:۱۰)

مختاری در مدح ابومحمد حسن گوید:

چشمه خضر پیمبر گردد اندر دست تو جام، ازیرا آب حیوان زاید از ساغر ترا (دیوان، ۳)

۶. باور عامیانه درباره حاکمیت تقدیر بر فضای جامعه

واژه ی تقدیر که در فارسی سرنوشت را معادل آن قرار داده اند از ماده «قدر» و مصدر «قدره» می باشد. به صورتهای مختلف از قبیل «قدر، قدرنا، تقدیر، قادر، قدیر و...» در کلام الله مجید به کار رفته است. و در حدیث منسوب به پیامبر (ص) آمده است که «الحذر لایغنی من القدر و الصبر من اسباب الظفر» (فروزانفر، ۱۳۶۷: ۱۰)

واژه ی تقدیر به وفور در متون نظم و نثر فارسی به کار رفته است و این نشان از اعتقاد جامعه است که به شاعر نیز منتقل شده است و از سویی دیگر، نشان از انتقال این مفاهیم از طریق شعر و ادبیات به عنوان یکی از ابزارهای بسیار مهم و مورد توجه جامعه است.

تقدیر در لغت به معنای جریان یافتن فرمان خدا، سرنوشت، قسمت معین، قضا و حکم خدای تعالی درباره مخلوق. (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژه)

یکی از عوامل گسترش اندیشه قضا و قدر در طول تاریخ، صاحبان قدرت و حکام جباری بوده اند که بدون هیچ لیاقتی بر مردم حکم می راندند و برای اینکه لایقان حکمرانی و سایر مردم تحت امر آنها، در مقام مقایسه بر نیایند و

حکومت آنها را زیر سوال نبرند در رواج این اندیشه کوشیده اند و تنها عامل رسیدن به قدرت را تقدیر ایزد تعالی شمرده اند. به طوری که ابوالفضل بیهقی در تاریخ بیهقی معتقد است که «آنچه به وسیله تقدیر نوشته شده است، خارج از قدرت انسان است» (بیهقی، ۱۳۷۸: ۴۳۵)

در دیوان مختاری ابیات زیر در اشاره به قضا و قدر آمده است:

همیشه تا معتذر بود رجوع قضا همیشه تا متمکن بود نزول قدر (دیوان، ۱۷۰)

اندر زند فنا بگریبان عمر چنگ گیرد قضا زبیم اجل دامن حذر (همان، ۱۷۴)

همچنین ابیات (۱۸۶ و ۲۰۵ و ۲۱۸ و ۳۰۲)

و بنابراین بر این باور اعتقاد پیدا کرده بودند که قسمت و تقدیر هرکسی از ازل معلوم و مشخص گشته و سرنوشت کسی را نیز قابل تغییر نمی دانستند:

شتاب او مدد عفو شد بسعی قضا درنگ او سبب داد شد بحکم ازل (دیوان، ۳۰۲)

بعرض جامه مرابدره دوخت دست قضا به جای سفره مراصره داد دست قدر (همان، ۲۰۵)

مختاری در جایی در مدح خواجه ابوالفتح مسعود، تدبیر وی را با قضای یزدان یکسان می شمارد:

قلم در لوح ننویسد، جز استصواب رای او از آن تدبیر او آید همیشه با قضا همبر (همان، ۱۲۳)

همچنین در مدح شاهنشاه فنا خسرو بویی گوید:

از رأی جوانبخت، قضایی و جهان را جز دست جهانبخش توفهرست قدر نیست (همان، ۴۵)

یاد در مدح یوسف بن یعقوب گوید:

از کف جود تو بیرون نبود قسم قدر از پی امر تو یکسو نشود حکم قضا (همان، ۹)

اعتقاد به قضا و قدر تا جایی پیش رفت که حتی روزی خود را بسته به قضا و قدر می دانستند، چنانکه مختاری در مدح امیر محمود روباهی می گوید:

نبودی آفت حیوان بجان در جستن روزی خدای ارجود او کردی قضای رزق حیوانش (همان، ۲۴۲)

یا در مدح یوسف بن یعقوب گوید:

آگه شوی ز راز همه خلق چون قضا قسمت کنی معاش همه خلق چون قدر (همان، ۱۷۷)

همچنین این اعتقاد که بد و نیک و تلخ و شیرین این جهان بر همگان یکسان می گذرد، خود مایه دلگرمی و مرهمی بر زخم‌های درمان ناپذیر درد مندان و ضعیفان بود که می توانست فاصله‌ی دردناک بین آنان و دنیا داران را ناچیز جلوه دهد. (صارمی، ۱۳۸۲: ۶۲)

مختاری نیز مانند شاعران و نویسندگان هم عصر خویش، به نكوهش این جهان می پردازد و از روزگار و آنچه در آن می گذرد گله مند است و در جایی این دنیا را مادری بی مهر می خواند، چنانکه:

مرا زمانه‌ی دون مادر بیست بی مهر سزا بود که بترسم من از چنین مادر (دیوان، ۱۷۰)

و یا در جایی دیگر:

بشنو تو حال من از این چرخ بی بصر سم و سروست قسم من از عالمی غم

داد فلک ندیده، کشیدم هزار جور نوش جهان نخورده، چشیدم هزار سم (همان، ۳۲۷)

نتیجه گیری

حاصل این تحقیق و بررسی نشان می دهد که شاعر به علوم و دانش‌های زمان خود از جمله نجوم و طب و کثرت اشارات به مثل ها، لغات و اصطلاحات عامیانه و بهره گیری از فرهنگ اساطیری کهن، باورها و اعتقادات مردم احاطه کامل داشته است که زمینه مساعدی را برای ورود فرهنگ عامه در اشعار مختاری فراهم ساخته است. چنانکه اشعار مختاری به شناخت جامعه آن زمان می انجامد و در واقع منعکس کننده رفتار و عقاید ملی است. اهتمام شاعر به مسائل و موضوعات اجتماعی و سیاسی عصر سبب شده که او جهت هم حسی و ارتباط بهترا مخاطب، از زبانی

ساده و روان بهره جوید. زبانی از جنس لغات، اصطلاحات و امثال و آشنای مردم که با اعتقادات و باورهای آنان عجین شده است. آنچه از اشعار مختاری بر می آید این است که برخی باورها، ریشه در فرهنگ اسلامی دارند و برخی از اعتقادات که در گذشته رایج بوده، تاکنون در جامعه پویا و در بستر زمان ساری و جاری است و برخی دیگر امروزه به صورت علمی جداگانه در آمده اند و برخی از باورها در طول زمان، دچار ایستایی شده و به آیندگان منتقل نشده‌اند.

علاوه بر این کاربرد فراوان جنبه‌های خرافی و باورهای عامیانه در شعر عثمان مختاری بیانگر این نکته است که شاعر از بعد اجتماعی و روانشناختی به مسائل می‌نگرد و از این منظر شعر او آینه اعتقادات، باورها و تفکرات و اندیشه‌های مردم در قرن پنجم و ششم است. توجه شاعر به این عناصر عامیانه نشان از نگاه واقع‌گرای او به زندگی و محیط اطرافش دارد. شعر او نمایی از خصوصیات زندگی طبقات مختلف مردم را ارائه می‌دهد و بیانگر ارتباط تنگاتنگ شاعر با مخاطبش در حوزه مسائل اجتماعی است.

فهرست منابع

قرآن کریم

- افشار، ایرج؛ «فال‌نامه» فرهنگ مردم، تهران: ش ۱۰، ۱۳۸۳.
- انوری، حسن؛ فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، ۱۳۸۱.
- بیهقی، ابوالفضل بن محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات زریاب، ۱۳۷۸.
- بیرونی، ابوریحان؛ التفهیم الاوائل صناعه التنجیم، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: بایک، ۱۳۶۲.
- بهمنیار، احمد؛ تقسیمات مثل، مجله یغما، شماره ۳۵، ۱۳۲۹.
- پاکدامن، محمدحسن؛ جامعه در قبال خرافات، نشر مرنديز، ۱۳۷۸.
- پناهی سمنانی، حسین؛ فرهنگ عامه، نشریه دانش و مردم شماره دوم، ۱۳۸۱.
- پرتویی آملی، مهدی؛ ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، تهران: سنایی چ پنجم، ۱۳۸۵.
- تمیم داری، احمد؛ فرهنگ عامه، تهران: ناشر مهکامه، ۱۳۹۰.
- جلالی مقدم، مسعود؛ آیین زواری، تهران: گوته، ۱۳۷۲.
- خضرای، امین؛ فرهنگ‌نامه امثال و حکم ایرانی، چاپ اول، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۲.
- خداکرمی، حسینعلی؛ مثل و تمثیل در ادبیات و فرهنگ ایرانی، انتشارات دستان، ۱۳۸۳.
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه، تهران: سازمان لغت‌نامه، ۱۳۲۵.
- ؛ امثال و حکم، انتشارات امیرکبیر، چ هجدهم، ۱۳۹۰.
- دادفر، ابوالقاسم؛ جلوه‌گری فرهنگ عامه در ادبیات فارسی، نامه فرهنگ، شماره ۳۹، ۱۳۸۰.
- راوندی، مرتضی؛ تاریخ اجتماعی ایران، ج ۸، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۴.
- شمیسا، سیروس؛ فرهنگ اشارات (اساطیر، سنن، آداب، اعتقادات، علوم) (۲جلد)، چاپ اول تهران: نشر مینا، ۱۳۸۷.
- شهیدی، جعفر؛ شرح لغات و مشکلات دیوان انوری ابیوردی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶.
- صارمی، سهیلا؛ سیمای جامعه در آثار عطار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ اول، ۱۳۸۲.
- صرفی، محمدرضا؛ موجودات ماوراء طبیعی در خمسه نظامی، مجله مطالعات ایرانی، ش ۱۱، ۱۳۸۵.
- طوسی، ابوعلی حسن بن علی خواجه نظام الملک؛ سیاست‌نامه، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: چ دوم، ۱۳۴۴.
- فرخی، باجلان (م-ح)؛ در قلمرو انسان‌شناسی (مجموعه مقالات)، تهران: نقد افکار، ۱۳۸۷.
- فروزانفر، بدیع الزمان؛ احادیث و قصص مثنوی، با ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسن داوودی، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۹۰.
- قزوینی، زکریابن محمد؛ عجایب المخلوقات، تصحیح نصرالله سیوحی، تهران: چاپخانه مرکزی ناصر خسرو، ۱۳۹۰.

غلامحسن زاده، غلامحسین و دیگران؛ «*عوامل چشم زخم در شعر شاعران فارسی*»، کهن نامه ادب فارسی، سال اول، شماره اول، ۱۳۸۹؛ صص ۹۳-۱۱۰.

ماهیار، عباس؛ *ثری تا ثریا*، کرج، چاپ اول، انتشارات جام گل، ۱۳۸۸.

مصطفی، ابوالفضل؛ *فرهنگ اصطلاحات نجومی*، چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۸.

محبوب، محمدجعفر؛ *ادبیات عامیانه ایران* (مجموعه مقالات درباره افسانه ها و آداب و رسوم مردم ایران به کوشش حسن ذولفقاری)، تهران: چشمه، ۱۳۸۷.

مختاری غزنوی، عثمان بن عمر؛ *دیوان*، به اهتمام جلال الدین همایی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

همایی، جلال الدین؛ *مختاری نامه* (مقدمه دیوان عثمان مختاری)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.

هدایت، صادق؛ *نیرنگستان*، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶.

یاحقی، محمدجعفر؛ *فرهنگ اساطیر و داستان در ادبیات فارسی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۸۸.

